

(۱۵ مهر ۱۳۰۷ در کاشان - ۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ در تهران) شاعر و نقاش ایرانی بود. او از مهم‌ترین شاعران معاصر ایران است و شعرهایش به زبان‌های بسیاری از جمله انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی ترجمه شده است. وی پس از ابتلا به بیماری سرطان خون در بیمارستان پارس تهران درگذشت.

دورهٔ ابتدایی را در دبستان خیام کاشان (۱۳۱۹) و متوسطه را در دبیرستان پهلوی کاشان (خرداد ۱۳۲۲) گذراند و پس از فارغ‌التحصیلی در دورهٔ دوسالهٔ دانش‌سرای مقدماتی پسران به استخدام ادارهٔ فرهنگ کاشان درآمد. در شهریور ۱۳۲۷ در امتحانات ششم ادبی شرکت نمود و دیپلم دورهٔ دبیرستان خود را دریافت کرد. سپس به تهران آمد و در دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و هم‌زمان به استخدام شرکت نفت در تهران درآمد که پس از ۸ ماه استعفا داد. سپهری در سال ۱۳۳۰ نخستین مجموعهٔ شعر نیمایی خود را به نام مرگ رنگ منتشر کرد. در سال ۱۳۳۲ از دانشکده هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شد و به دریافت نشان درجهٔ اول علمی نایل آمد. در همین سال در چند نمایشگاه نقاشی در تهران شرکت نمود و نیز دومین مجموعهٔ اشعار خود را با عنوان «زندگی خواب‌ها» منتشر کرد. آنگاه به تأسیس کارگاه نقاشی همت گماشت. در آذر ۱۳۳۳ در ادارهٔ کل هنرهای زیبا (فرهنگ و هنر) در قسمت موزه‌ها شروع به کار کرد و در هنرستان‌های هنرهای زیبا نیز به تدریس می‌پرداخت. در مهر ۱۳۳۴ ترجمهٔ اشعار ژاپنی از وی در مجلهٔ «سخن» به چاپ رسید. در مرداد ۱۳۳۶ از راه زمینی به کشورهای اروپایی سفر کرد و به پاریس و لندن رفت. ضمناً در مدرسهٔ هنرهای زیبای پاریس در رشتهٔ لیتوگرافی نام نویسی کرد. وی همچنین کارهای هنری خود را در نمایشگاه‌ها به معرض نمایش گذاشت. حضور در نمایشگاه‌های نقاشی همچنان تا پایان عمر وی ادامه داشت. سهراب سپهری مدتی در ادارهٔ کل اطلاعات وزارت کشاورزی با سمت سرپرست سازمان سمعی و بصری در سال ۱۳۳۷ مشغول به کار شد. از مهر ۱۳۴۰ نیز شروع به تدریس در هنرکدهٔ هنرهای تزئینی تهران نمود. در اسفند همین سال بود که از کلیهٔ مشاغل دولتی به کلی کناره‌گیری کرد.



آرامگاه سهراب سپهری

درگذشت

سهراب سپهری در غروب ۱ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ در بیمارستان پارس تهران به علت ابتلا به بیماری سرطان خون درگذشت. صحن امامزاده سلطان‌علی روستای مشهد اردهال واقع در اطراف کاشان میزبان ابدی سهراب گردید.

زندگی سهراب به روایت خودش

سهراب سپهری نقاش و شاعر، ۱۵ مهرماه سال ۱۳۰۷ در کاشان متولد شد.

خود سهراب میگوید : ...مادرم میدانند که من روز چهاردهم مهر به دنیا آمده‌ام. درست سر ساعت ۱۲. مادرم صدای اذان را میشنیده است... (هنوز در سفرم - صفحه ۹)

پدر سهراب، اسدالله سپهری، کارمند اداره پست و تلگراف کاشان، اهل ذوق و هنر. وقتی سهراب خردسال بود، پدر به بیماری فلج مبتلا شد. ... کوچک بودم که پدرم بیمار شد و تا پایان زندگی بیمار ماند. پدرم تلگرافچی بود. در طراحی دست داشت. خوش خط بود. تار مینواخت. او مرا به نقاشی عادت داد... (هنوز در سفرم - صفحه ۱۰)

درگذشت پدر در سال ۱۳۴۱

مادر سهراب، ماه جبین، اهل شعر و ادب که در خرداد سال ۱۳۷۳ درگذشت. تنها برادر سهراب، منوچهر در سال ۱۳۶۹ درگذشت. خواهران سهراب: همایوندخت، پریدخت و پروانه. محل تولد سهراب باغ بزرگی در محله دروازه عطا بود. سهراب از محل تولدش چنین میگوید: ... خانه، بزرگ بود. باغ بود و همه جور درخت داشت. برای یادگرفتن، وسعت خوبی بود. خانه ما همسایه صحرا بود. تمام رویاهایم به بیابان راه داشت... (هنوز در سفرم - صفحه ۱۰)

سال ۱۳۱۲، ورود به دبستان خیام (مدرس) کاشان. ... مدرسه، خوابهای مرا قیچی کرده بود. نماز مرا شکسته بود. مدرسه، عروسک مرا رنجانده بود. روز ورود، یادم نخواهد رفت: مرا از میان بازیهایم ربودند و به کابوس مدرسه بردند. خودم را تنها دیدم و غریب ... از آن پس و هربار دلهره بود که به جای من راهی مدرسه میشد... (اتاق آبی - صفحه ۳۳) ... در دبستان، ما را برای نماز به مسجد میبردند. روزی در مسجد بسته بود. بقال سر گذر گفت: نماز را روی بام مسجد بخوانید تا چند متر به خدا نزدیکتر باشید. مذهب شوخی سنگینی بود که محیط با من کرد و من سالها مذهبی ماندم. بی آنکه خدایی داشته باشم... (هنوز در سفرم)

سهراب از معلم کلاس اولش چنین میگوید: ... آدمی بی رویا بود. پیدا بود که زنجره را نمیفهمد. در پیش او خیالات من چروک میخورد...

خرداد سال ۱۳۱۹، پایان دوره شش ساله ابتدایی. ... دبستان را که تمام کردم، تابستان را در کارخانه ریسندگی کاشان کار گرفتم. یکی دو ماه کارگر کارخانه شدم. نمیدانم تابستان چه سالی، ملخ به شهر ما هجوم آورد. زیانها رساند. من مامور مبارزه با ملخ در یکی از آبادیها شدم. راستش، حتی برای کشتن یک ملخ نقشه نکشیدم. اگر محصول را میخوردند، پیدا بود که گرسنه اند. وقتی میان مزارع راه میرفتم، سعی میکردم پا روی ملخها نگذارم... (هنوز در سفرم)

مهرماه همان سال، آغاز تحصیل در دوره متوسطه در دبیرستان پهلوی کاشان. ... در دبیرستان، نقاشی کار جدی تری شد. زنگ نقاشی، نقطه روشنی در تاریکی هفته بود... (هنوز در سفرم - صفحه ۱۲) از دوستان این دوره: محمود فیلسوفی و احمد مدیحی

سال ۱۳۲۰، سهراب و خانواده به خانه ای در محله سرپله کاشان نقل مکان کردند. سال ۱۳۲۲، پس از پایان دوره اول متوسطه، به تهران آمد و در دانشسرای مقدماتی شبانه روزی تهران ثبت نام کرد. ... در چنین شهری [کاشان]، ما به آگاهی نمیرسیدیم. اهل سنجش نمیشدیم. در حساسیت خود شناور بودیم. دل میباختیم. شیفته میشدیم و آنچه میاندوختیم، پیروزی تجربه بود. آدم تهران و رفتم دانشسرای مقدماتی. به شهر بزرگی آمده بودم. اما امکان رشد چندان نبود... (هنوز در سفرم - صفحه ۱۲) سال ۱۳۲۴ دوره دوساله دانشسرای مقدماتی به پایان رسید و سهراب به کاشان بازگشت. ... دوران دگرگونی آغاز میشد. سال ۱۹۴۵ بود. فراغت در کف بود. فرصت تامل به دست آمده بود. زمینه برای تکانهای دلپذیر فراهم میشد... (هنوز در سفرم)

آذرماه سال ۱۳۲۵ به پیشنهاد مشفق کاشانی (عباس کی منش متولد ۱۳۰۴) در اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) کاشان استخدام شد. ... شعرهای مشفق را خوانده بودم ولی خودش را ندیده بودم. مشفق دست مرا گرفت و به راه نوشتن کشید. الفبای شاعری را او به من آموخت... (هنوز در سفرم)

سال ۱۳۲۶ و در سن نوزده سالگی، منظومه ای عاشقانه و لطیف از سهراب، با نام "در کنار چمن یا آرامگاه عشق" در ۲۶ صفحه منتشر شد. ... دل به کف عشق هر آنکس سپرد جان به در از وادی محنت نبرد زندگی افسانه محنت فزاست زندگی یک بی سر و ته ماجراست غیر غم و محنت و اندوه و رنج نیست در این کهنه سرای سپنج... مشفق کاشانی مقدمه کوتاهی در این کتاب نوشته است. سهراب بعدها، هیچگاه از این سروده‌ها یاد نمیکرد.

سال ۱۳۲۷، هنگامی که سهراب در تپه‌های اطراف قمصر مشغول نقاشی بود، با منصور شبیانی که در آن سالها دانشجوی نقاشی دانشکده هنرهای زیبا بود، آشنا شد. این برخورد، سهراب را دگرگون کرد. ... آنروز، شبیانی چیرها گفت. از هنر حرفها زد. ون گوگ را نشان داد. من در گنجی دلپذیری بودم. هرچه میشنیدم، تازه بود و هرچه میدیدم غرابت داشت. شب که به خانه بر میگشتم، من آدمی دیگر بودم. طعم یک استحاله را تا انتهای خواب در دهان داشتم... (هنوز در سفرم)

شهریور ماه همان سال، استعفا از اداره فرهنگ کاشان. مهرماه، به همراه خانواده جهت تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا در رشته نقاشی به تهران میاید. در خلال این سالها، سهراب بارها به دیدار نمیا یوشیج میرفت.

در سال ۱۳۳۰ مجموعه شعر "مرگ رنگ" منتشر گردید. برخی از اشعار موجود در این مجموعه بعدها با تغییراتی در "هشت کتاب" تجدید چاپ شد. بخشهایی حذف شده از "مرگ رنگ" : "...جهان آسوده خوابیده است، فروبسته است وحشت در به روی هر تکان، هر بانگ چنان که من به روی خویش...

سال ۱۳۳۲، پایان دوره نقاشی دانشکده هنرهای زیبا و دریافت مدرک لیسانس و دریافت مدال درجه اول فرهنگ از شاه... در کاخ مرمر شاه از او پرسید : به نظر شما نقاشی‌های این اتاق خوب است ؟ سهراب جواب داد : خیر قربان و شاه زیر لب گفت : خودم حدس می‌زدم... (مرغ مهاجر صفحه ۶۷) اواخر سال ۱۳۳۲، دومین مجموعه شعر سهراب با عنوان "زندگی خوابها" با طراحی جلد خود او و با کاغذی ارزان قیمت در ۶۳ صفحه منتشر شد.

تا سال ۱۳۳۶، چندین شعر سهراب و ترجمه‌هایی از اشعار شاعران خارجی در نشریات آن زمان به چاپ رسید. در مردادماه ۱۳۳۶ از راه زمینی به پاریس و لندن جهت نام نویسی در مدرسه هنرهای زیبای پاریس در رشته لیتوگرافی سفر میکند. فروردین ماه سال ۱۳۳۷، شرکت در نخستین بی‌ینال تهران خرداد همان سال شرکت در بی‌ینال ونیز و پس از دو ماه اقامت در ایتالیا به ایران باز میگردد.

در سال ۱۳۳۹، ضمن شرکت در دومین بی‌ینال تهران، موفق به دریافت جایزه اول هنرهای زیبا گردید. در همین سال، شخصی علاقه مند به نقاشیهای سهراب، همه تابلوهایش را یکجا خرید تا مقدمات سفر سهراب به ژاپن فراهم شود. مرداد این سال، سهراب به توکیو سفر می‌کند و در آنجا فنون حکاکی روی چوب را می‌آموزد.

سهراب در یادداشتهای سفر ژاپن چنین مینویسد : ...از پدرم نامه ای داشتم. در آن اشاره ای به حال خودش و دیگر پیوندان و آنگاه سخن از زیبایی خانه نو و ایوان پهن آن و روزهای روشن و آفتابی تهران و سرانجام آرزوی پیشرفت من در هنر. و اندوهی چه گران رو کرد : نکند چشم و چراغ خانواده خود شده باشم...

در آخرین روزهای اسفند سال ۱۳۳۹ به دهلی سفر میکند. پس از اقامتی دوهفته‌ای در هند به تهران باز میگردد. در اواخر این سال، سهراب و خانواده اش به خانه ای در خیابان گیشا، خیابان بیست و چهارم نقل مکان میکند. در همین سال در ساخت یک فیلم کوتاه تبلیغاتی انیمیشن، با فروغ فرخزاد همکاری نمود.

تیرماه سال ۱۳۴۱، فوت پدر سهراب...وقتی که پدرم مرد، نوشتم : پاسانها همه شاعر بودند. حضور فاجعه، آنی دنیا را تلطیف کرده بود. فاجعه آن طرف سکه بود وگر نه من میدانستم و میدانم که پاسانها شاعر نیستند. در تاریکی آنقدر مانده ام که از روشنی حرف بزنم...

تا سال ۱۳۴۳ تعدادی از آثار نقاشی سهراب در کشورهای ایران، فرانسه، سوئیس، فلسطین و برزیل به نمایش درآمد. فروردین سال ۱۳۴۳، سفر به هند و دیدار از دهلی و کشمیر و در راه بازگشت در پاکستان، بازدید از لاهور و پیشاور و در افغانستان، بازدید از کابل. در آبانماه این سال، پس از بازگشت به ایران طراحی صحنه یک نمایش به کارگردانی خانم خجسته کیا را انجام داد. منظومه "صدای پای آب" در تابستان همین سال در روستای چنار آفریده میشود.

تا سال ۱۳۴۸ ضمن سفر به کشورهای آلمان، انگلیس، فرانسه، هلند، ایتالیا و اتریش، آثار نقاشی او در نمایشگاههای متعددی به نمایش درآمد. سال ۱۳۴۹، سفر به آمریکا و اقامت در لانگ آیلند و پس از ۷ ماه اقامت در نیویورک، به ایران باز میگردد. سال ۱۳۵۱ برگزاری نمایشگاههای متعدد در پاریس و ایران.

تا سال ۱۳۵۷، چندین نمایشگاه از آثار نقاشی سهراب در سوئیس، مصر و یونان برگزار گردید.

سال ۱۳۵۸، آغاز ناراحتی جسمی و آشکار شدن علائم سرطان خون. دیماه همان سال جهت درمان به انگلستان سفر می‌کند و اسفندماه به ایران باز میگردد.

سال ۱۳۵۹... اول اردیبهشت... ساعت ۶ بعد ازظهر، بیمارستان پارس تهران... فردای آن روز با همراهی چند تن از اقوام و دوستش محمود فیلسوفی، صحن امامزاده سلطان علی، روستای مشهد اردهال واقع در اطراف کاشان میوزبان ابدی سهراب گردید. آرامگاهش

در ابتدا با قطعه آجر فیروزه ای رنگ مشخص بود و سپس سنگ نبشته ای از هنرمند معاصر، رضا مافی با قطعه شعری از سهراب جایگزین شد: به سراغ من اگر میایید نرم و آهسته بیایید مبادا که ترک بردارد چینی نازک تنهایی من ...کاشان تنها جایی است که به من آرامش میدهد و میدانم که سرانجام در آنجا ماندگار خواهم شد... و سهراب ماندگار شد....

WWW.ERMESPC.COM

دانلود نرم افزار و آموزش کامپیوتر – بخش های متنوع

اس ام اس ، گالری عکس ، آهنگ ، فیلم و ...